

اقدامات امام باقر(ع) در توسعه تشیع / نحوه تعامل امام(ع) با سایر گروهها

مدیر گروه فرهنگ و تمدن اسلامی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی با اشاره به تلاش امام باقر(ع) برای معرفی اسلام نبوی و نظام امامت، گفت: پایه‌ای که امام سجاد(ع) گذاشته و امام باقر(ع) آن را ادامه داده است...



مدیر گروه فرهنگ و تمدن اسلامی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی با اشاره به تلاش امام باقر(ع) برای معرفی اسلام نبوی و نظام امامت، گفت: پایه‌ای که امام سجاد(ع) گذاشته و امام باقر(ع) آن را ادامه داده است یک نوع کار پیغمبرانه است. در واقع آنان از نو شروع به معرفی اسلام کردند و خودشان را هم ضمن اسلام معرفی می‌کردند.

محمدالله اکبری، مدیر گروه فرهنگ و تمدن اسلامی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی در گفت‌وگو با خبرگزاری بین‌المللی قرآن (ایکنا)، به بیان نکاتی در مورد فعالیت‌ها و اقدامات امام باقر(ع) در دوران امامت‌شان و به طور خاص به تبیین فعالیت‌های سیاسی آن حضرت پرداخت که مشروح این گفت‌وگو را در ادامه می‌خوانید.

ایکنا: با توجه به این که از تأثیرگذاری علمی امام باقر(ع) زیاد سخن گفته شده است، می‌خواستیم بحثی مشخص‌تر داشته باشیم در باب نسبتی که حضرت با سایر جریان‌ها داشتند و این نسبت به نوعی، با توجه به شرایط دوران ایشان، شاید در فعالیت‌های سیاسی امام باقر(ع) و مواضع‌شان در قبال گروه‌های فکری و سیاسی آن زمان بروز یافته است. در ابتدا بفرمائید که فضای کلی سیاسی و فکری عصر امام باقر(ع) چگونه فضایی است و چه عناصر و جریان‌هایی در آن فضا ایفای نقش می‌کنند؟ آن چه که واضح و روشن است این است که در دوره امام باقر(ع) بنی‌امیه حاکم هستند و حکومت بنی‌امیه قدرت سیاسی را در اختیار دارد. ولید، سلیمان، عمر، یزید و هشام پنج نفر از خلفای بنی‌امیه هستند که در دوره‌ای که امام باقر(ع) امامت را به عهده دارند خلافت کردند. البته خلافت هشام بعد از شهادت امام هم ادامه دارد. در دوران امامت امام باقر(ع) سیاست اموی نسبت به بنی‌هاشم و نسبت به ائمه شیعه یکسان نیست. این مطلب را به خاطر داشته باشید تا بعداً توضیح بیشتری بدهیم.

اما جریان‌های سیاسی - اعتقادی موجود در آن زمان را می‌توانیم به دو گروه تقسیم کنیم. یک گروه جریان‌های سیاسی بنی‌هاشم هستند و دسته دیگر گروه‌های غیربنی‌هاشم. بنی‌هاشم قابل تقسیم به دو دسته هستند؛ یک دسته بنی‌عباس است که از زمان صلح امام حسن(ع) در سال 40 هجری راه و روش خود را از علویان جدا کردند. در آن زمان هنوز ابن‌عباس یعنی عبدالله بن عباس زنده است و به خاطر همین جدا شدن مسیر هم می‌بینید که هیچ کس از عباسیان در کربلا حضور ندارد و راه خودشان را می‌روند.

گروهی دیگر از بنی‌هاشم علویان، یعنی فرزندان امام علی(ع)، هستند. فرزندان امام علی(ع) هم در سه گروه سیاسی فعالیت می‌کنند و همه هم‌نوا و هم‌جهت نیستند و ذیل یک گروه قرار ندارند. یک گروه فرزندان امام حسن(ع) هستند. یک گروه فرزندان امام حسین(ع) هستند و یک گروه هم شامل محمد حنفیه و بعد فرزندان او می‌شود. از این میان فعالیت فرزند محمد حنفیه تا حدود سال 100 یعنی سال 98 هجری ادامه دارد و حدوداً 4 سال از امامت امام باقر(ع) را در بر می‌گیرد.

فرزندان امام حسن(ع) هم به دو گروه تقسیم می‌شوند. یک گروه انقلابی و ضد حکومت‌اند و می‌خواهند به سنت پیامبر(ص) و اسلام برگردند و یک گروه گروهی هستند که با حکومت ساخته‌اند و می‌سازند و کاری به انقلاب و شورش و اقدامات سیاسی ندارند. در واقع در بین فرزندان امام حسن(ع) یک گروه پسران حسن بن حسن(ع) هستند و این شاخه همان شاخه انقلابی است که در فعالیت‌های ضداموی شرکت دارند و حتی در عصر بنی‌عباس هم باز کارهای انقلابی می‌کنند. شخصیت بزرگ شاخه دوم هم زید بن حسن است که با حکومت اموی می‌سازد. حسن بن حسن(ع) هم سال 98 هجری از دنیا می‌رود و نوبت به فرزندان او می‌رسد که در دوره امام باقر(ع) فعال هستند و مردم را به خودشان دعوت می‌کنند.

از گروه‌هایی که در آن زمان در عرصه اجتماع حضور دارند تعدادی این گروه‌ها هستند و غیر از بنی‌هاشم، گروه دیگر خوارج است که هنوز فعال است و در گوشه و کنار پراکنده‌اند. آل‌زبیر هم که هر چند حکومت‌شان برافتاده است و بزرگ‌شان کشته شده است، اما هنوز در عرصه اجتماع تأثیرگذارند؛ یعنی به هر طرف که بچرخند به دلیل این که گروهی پرجمعیت هستند که نفوذ اجتماعی دارند، می‌توانند تأثیر بگذارند.

البته یک گروه هم از خود حسینیان در حال پیدایش هستند. از شهادت امام سجاد(ع) به بعد فرزند امام سجاد(ع) و برادر امام باقر(ع)، یعنی زید، که شیوه رفتار سیاسی امام باقر(ع) را نمی‌پسندد، کم و بیش به سمت حسینیان انقلابی کشیده می‌شود یا به تعبیری دیگر دارد یک شاخه دیگر و جریان سیاسی دیگری را باز می‌کند. این شاخه ولی هنوز در دوران امام باقر(ع) خیلی نمود خارجی ندارد و ملموس نشده است اما در دوره امام صادق(ع) کاملاً ملموس می‌شود و دست به قیام می‌زند که اخبار آن را هم حتماً می‌دانید.

ایکنا: در این شرایط به نظر می‌رسد که هر اقدام سیاسی از سوی امام باقر(ع) او را با همه این گروه‌ها مواجه می‌کرده است و در هر صورت ارزیابی‌ای از حضور و فعالیت این گروه‌ها وجود داشته است که می‌تواند از طریق رفتار امام(ع) درک شود. برای فهم این ارزیابی و نزدیک شدن به آن بفرمائید که تعامل امام باقر(ع) با این گروه‌ها چگونه بوده است؟

بله، امام باقر(ع) اگر بخواهد رفتار سیاسی یا تعاملی اجتماعی و فکری - سیاسی داشته باشد یا با حکومت بوده است و یا با این گروه‌ها؛ گروه‌هایی که شیوه‌های مختلف و اندیشه‌های مختلفی دارند و هر کدام به راه خودشان می‌روند. برای مثال

بنی‌عباس به محمد حنفیه و فرزندانش نزدیک‌ترند و بیشتر با آن‌ها همکاری می‌کنند اما برای مثال شاخه انقلابی حسینیان خیلی با حسینیان پیوند نمی‌خورند و جدای از هم فعالیت می‌کنند. این را باید افزود به این که سلاطین بنی‌امیه هم در عصر امام باقر رفتار یکسان و یکنواختی ندارند.

اولین خلیفه ولید بن عبدالملک است که از هفت، هشت سال پیش از امامت امام باقر(ع) خلیفه است و حدوداً دو سال را هم از دوران امامت امام باقر(ع) در بر می‌گیرد. در دوران این خلیفه سرزمین‌های جدید بسیاری از جمله شمال آفریقا، اندلس، ماوراءالنهر، بخشی از شبه‌قاره فتح شده است. بعد از او سلیمان بن عبدالملک است که با این که مشاوره مثل عمر بن عبدالعزیز دارد، اما کوشش می‌کند که مخالفان سیاسی را کم کند. اما اگر سلطان قبلی مدارا می‌کرد این حتی مدارا هم نمی‌کند. پسر محمد حنفیه و حسن بن حسن(ع) یعنی بزرگ شاخه‌های انقلابی حنفیان و حسینیان در زمان این سلطان است که مسموم می‌شوند و از صحنه سیاست خارج می‌شوند. این هر دو افراد پرنفوذی هستند، هر دو سازمان دعوت دارند، تشکیلات دارند و کار سیاسی می‌کنند. حکومت هم که آن‌ها را می‌شناسد آن‌ها را از سر راه برمی‌دارد.

بعد از سلیمان، عمر بن عبدالعزیز بر سر کار می‌آید که رفتار او نسبت به بنی‌هاشم و مخصوصاً ائمه شیعه خیلی متفاوت است. او فضای بازی را ایجاد می‌کند. لعن و سب امام علی(ع) را ممنوع می‌کند. فدک را برمی‌گرداند و در مجموع گشایشی در کار علویان و بنی‌هاشم ایجاد می‌شود. او همچنین فتوح را ممنوع می‌کند و اقدامات اصلاحی‌ای که عمر بن عبدالعزیز انجام می‌دهد فضای سیاسی را یک مقدار باز می‌کند و فضای اعتقادی را باز می‌کند و انتظارات را بالا می‌برد.

ما دو گونه رفتار از امام باقر(ع) سراغ داریم. یکی رفتار با سلیمان بن عبدالملک است و یکی رفتار با عمر بن العزیز که هر دو هم مکاتبه و نامه بوده است. محتوای دو نامه با هم متفاوت است. نامه اول خیلی مؤدبانه و تعریف و تمجید است و نامه دوم به گونه‌ای طلبکارانه و از موضع بالاتر است و سلطان را نصیحت می‌کند که بهتر است این کارها را انجام بدهی و آن کارها را انجام ندهی. در هر صورت محتوای آن به گونه‌ایست که گویا عمر بن العزیز انتظار ندارد و می‌فرستد که نامه قبلی را از بایگانی بیاورند و با هم مقایسه می‌کند و می‌گوید که سلیمان با این که خیلی بر بنی‌هاشم و علویان سخت می‌گرفت چنین نامه مدح‌آمیزی درباره‌اش نوشته‌اند و من که خیلی به آن‌ها خدمت کرده‌ام و لعن و سب را ممنوع کرده‌ام و فدک را برگردانده‌ام و فلان کار و فلان کار را کرده‌ام نامه‌ای که دریافت کرده‌ام غیرمتوقع است.

عمر بن عبدالعزیز این تحیر را به اطلاع امام می‌رساند و امام هم در جواب نامه بعدی را می‌نویسد و می‌گوید که انتظاری که ما از تو داریم غیر از انتظاریست که از سلیمان داشتیم. سلیمان سلطان ظالمی بود و برای در امان ماندن از شر او نمی‌توانستیم به او تذکری بدهیم و چیزی بنویسیم اما از شما انتظار خیر هست. بنابراین محتوای نامه من به شما با محتوای آن نامه به سلیمان فرق دارد. این چیزی است که ما در خصوص رفتار امام باقر(ع) با بنی‌امیه سراغ داریم و هم در منابع شیعه هست و هم در منابع اهل سنت.

دیگر خلیفه اموی که در این مورد قابل توجه است هشام است که با توجه به این که تقریباً شبیه سلیمان است و هیچ گونه مخالفتی را برنمی‌تابد امام نسبتاً رفتار ملایمی با او دارد. او یکی دو بار هم امام را به دمشق احضار می‌کند و در آن جا مباحثی علمی و سیاسی مطرح می‌شود و در یکی از این سفرها امام صادق(ع) هم همراه پدرش بوده است. آن چه از تعامل سلاطین اموی با امام باقر(ع) داریم در همین حد است. البته گاهی آن‌ها به مکه و مدینه هم می‌آمدند و سفر حج انجام می‌دادند که گزارشی در این موردها در اختیار نداریم.

ایکنا: تعامل امام باقر(ع) با بنی‌هاشم و گروه‌های مختلفی که در این دایره مشغول فعالیت بودند، چگونه بوده است؟ به ویژه حسینیان و بنی‌عباس. چه نسبتی بین زمینه‌های فعالیت این گروه‌ها و فعالیت‌های امام باقر(ع) بوده است و آیا زمینه‌های مشترک و فعالیت‌های مشترکی در کار نبوده؟ مواضع و رفتارهای امام در قبال این گروه‌ها حاکی از چیست؟

از میان بنی‌هاشم عباسیان از مدینه خارج شده‌اند و به شام رفته‌اند و در واقع از مرکز شورشیان دوری کرده‌اند و ظاهر امر این است که با بنی‌امیه همکاری می‌کنند. اما شاخه حسنی بنی‌هاشم و شاخه انقلابی فرزندان امام حسن(ع) ساکن مدینه‌اند و از این جا فعالیت خود را سر و سامان می‌دهند.

نکته‌ای که باید به آن توجه کرد این است که فاصله بین واقعه کربلا تا آغاز امامت امام باقر(ع) زیاد نیست و چیزی در حدود 33، 34 سال است. خفقان بعد از کربلا زیاد است و خانه‌های ائمه(ع) تحت کنترل است و حکام مراقبشان هستند که فعالیتی انجام ندهند. امام باقر(ع) در این شرایط دارد فعالیت می‌کند و آن چه شاید نقش محوری را دارد، هر چند اطلاعات تاریخی خیلی ما را یاری نمی‌کند که زمان دقیق را تعیین کنیم، این است که امام یک شبکه تبلیغی دارد که شبکه‌ای پنهان است و گاه گاهی در گوشه‌ای یکی از آن‌ها آشکار می‌شود.

این قدر می‌دانیم که مبلغان امام از عراق و کوفه گذشته‌اند و برای مثال تا نیشابور و گرگان پیش رفته‌اند. می‌دانیم که امام(ع) در نیشابور مبلغ یا به تعبیری وکیل دارد و کسی هست که دارد مردم را به امام باقر(ع) دعوت می‌کند. هم حسینیان دعوت و تبلیغ داشتند و هم امام باقر(ع) دعوت و تبلیغ می‌کند، هر کدام سازمان و شبکه جداگانه دارند. از سال 100 هجری به بعد هم بنی‌عباس هم شبکه‌ای این چنینی دارد که قبلاً این شبکه در اختیار پسر محمد حنفیه بوده است و بعد از مرگ او این شبکه تبلیغی در اختیار بنی‌عباس قرار گرفته است. همه این تبلیغ‌ها مخفی است و هیچ کدام از این مبلغان نمی‌رفته‌اند به مسجد و بر منبر سخنرانی کنند. بلکه دعوت آن‌ها فرد به فرد و خانه به خانه است و افراد مورد اعتماد را دعوت می‌کنند؛ چه حسینیان، چه شبکه امام باقر(ع) و حتی چه بنی‌عباس.

گاه گاهی در مکاتبات و نامه‌نگاری‌ها برمی‌خوریم به این که رهبر سازمان بنی‌عباس به مبلغانش دستور می‌دهد که از کوفه و از

عراق دوری کنید و به خراسان بروید و حتی در نیشابور تبلیغ نکنید و از نیشابور به آن طرف تبلیغ کنید. ایکننا: چرا؟

می‌گوید اینجا پسرعموهای ما پراکنده‌اند و مبلغان‌شان حضور دارند. سعی کنید که با مبلغان پسرعموهای ما گفت‌وگوی عقیدتی، سیاسی علمی انجام ندهید. یک نفر از این‌ها که با نماینده امام باقر(ع) مناظره علمی و مخصوصاً سیاسی انجام می‌دهد از سوی بزرگ بنی‌عباس توبیخ می‌شود و تهدید می‌شود که چرا دستور را اطاعت نکردی و گفت‌وگوی سیاسی داشتی. در واقع اقدامی که به عنوان اقدام سیاسی و اجتماعی و البته فکری امام باید از آن سخن گفت این است که یک شبکه تبلیغی پنهان تشکیل داده است و مهمترین فعالیت آن در واقع معرفی امام باقر(ع) و دعوت مردم به آن حضرت است؛ تا این که او را بشناسند و از او پیروی کنند.

رفتاری که از امام باقر(ع) با حکومت و همچنین با سازمان‌های هم‌عرض، چه حسنیان و چه شبکه بنی‌عباس، می‌بینیم در این حد است. نکته مهم در این جا این است که با این که چهار گروه از بنی‌هاشم دارند فعالیت سیاسی انجام می‌دهند اما چهار گروه جدای از هم هستند و متحد نمی‌شوند و رهبری واحد ندارند. بقیه امام باقر(ع) را به عنوان رهبر اصلی و بزرگ این فعالیت نمی‌پذیرند و هر کدام خودشان به طور جداگانه شبکه و سازمانی را دارند.

ایکننا: طبیعتاً همین امر هم مانعی برای فعالیت سیاسی بیشتر امام(ع) محسوب می‌شود. خب البته می‌دانیم که خیلی‌ها در همان دوران به برتری علمی امام باقر(ع) اذعان داشته‌اند؛ هر چند رهبری ایشان را پذیرا نشده‌اند. شاید هم خود حضرت چندان به نحو آشکار خود را امام نخوانده باشند. در مجموع برآیند رفتارهای سیاسی و تعاملات اجتماعی امام باقر(ع) چه بوده و چه نتایجی را به بار آورده است؟

تبلیغات دستگاه معاویه و بعد واقعه کربلا و پیامدهای این واقعه یک زمینه‌ای را در جامعه ایجاد می‌کند که در واقع بنی‌هاشم و علویان که خودشان اسلام مجسم‌اند و اسلام پیامبر(ص) را دارند متهم به خروج از دین می‌شوند و متهم می‌شوند به بی‌دینی و این منجر شود به این که اصلاً حق حیات در جامعه ندارند. بازسازی این فضا و تغییر آن کار راحتی نیست. ما می‌بینیم که امام سجاد(ع) بیش از 30 سال امام شیعیان است و کمتر از 10 نفر پیرو دارد. در این جا مسئله این است که ایشان هم رقابتی هم‌عرضی دارند؛ مثل محمد حنفیه، ابن‌عباس، حسن بن حسن(ع) و برخی پسران امام علی(ع) که هنوز زنده هستند و هم از طرفی فضا آن قدر بسته است که امکان حضور در مجامع و معرفی امام وجود ندارد و به محض این که بگوئی من امام هستم و من شما را دعوت می‌کنم آن فرد از صحنه اجتماع حذف می‌شود و برخورد قهری با او صورت می‌گیرد.

پایه‌ای که امام سجاد(ع) گذاشته است و امام باقر(ع) آن را ادامه داده است یک نوع کار پیغمبرانه است. در واقع آنان از نو شروع به معرفی اسلام کردند و خودشان را هم ضمن اسلام معرفی می‌کردند. یعنی آنان تازه دارند یارگیری می‌کنند که آن فضای نادرست موجود را تغییر بدهند و آن اتهاماتی را که به آن‌ها وارد داده شده است مبنی بر این که این‌ها از اسلام خارج شده‌اند و اسلام را نمی‌فهمند، خواستند این‌ها را تغییر بدهند.

بنابراین امام باقر(ع) بیشتر کار فرهنگی می‌کند تا کار سیاسی. به تعبیر امروزی‌ها بیشتر دارد بصیرت‌بخشی می‌کند و دارد پیامبر(ص) را، امامت را و خودش را معرفی می‌کند و دعوت به آن اسلام صحیح می‌کند. هدف از انجام این کار فرهنگی هم این است که تعداد کسانی که امام را درست می‌شناسند و راه و مسیر او را قبول می‌کنند زیاد بشود. وقتی که تعداد این افراد زیاد شد حالا اگر لازم بود فعالیت سیاسی ملموس هم انجام بدهند پس از آن انجام می‌دهند.

امام صادق(ع) هم همین کار و جهت را دارد ادامه می‌دهد. یعنی زحمات بنیان‌گذاری از امام سجاد(ع) است و توسعه فعالیت و در واقع توسعه آن هسته اولیه از آن امام باقر(ع) است و وقتی به امام صادق(ع) می‌رسد درست است که اوضاع سیاسی هم کمک می‌کند و فروپاشی حکومت اموی خلائی را ایجاد می‌کند که امام صادق(ع) به خاطر وجود آن خلأ می‌تواند فعالیت بیشتری را انجام بدهد اما در هر صورت ما می‌بینیم که این فعالیت جواب داده است و تعداد یاران امام صادق(ع) خیلی بیشتر شده‌اند و آن حضرت توانسته علم خود را در حوزه‌های مختلف عرضه کند و خودش را حداقل به عنوان یک عالم بزرگ به جامعه معرفی کند.

بنابراین خاندانی که قبلاً متهم به خروج از دین شدند، در زمان امام صادق(ع) معرف دین درست و اصلاح‌گر انحرافات دینی و عقیدتی شدند. اگر فعالیت‌های امام باقر(ع) نبود این زمینه برای امام صادق(ع) فراهم نمی‌شد. ضمن این که عصر امام صادق مقداری بازتر از عصر امام باقر(ع) است. در کل سعی امام باقر(ع) در کار فرهنگی است و بر معرفی نظام امامت و دستگاه امامت و جذب یاران جدید و معرفی اسلام نبوی.